

الگوسازی قرآن در مواجهه با ادعاهای یهود

فهیمة کلباسی اصفهانی^۱

چکیده:

قرآن کریم معجزهٔ جاویدان پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) است که تمامی افراد بشر برای هدایت و به دست آوردن طریق صحیح در زندگی خویش بدان دعوت شده اند و انسانها جهت هدایت حقیقی ناگزیر به چنگ زدن بر این ریسمان الهی هستند. این مقاله درصدد مشخص نمودن منطق قرآن در برابر ادعاهای یهودیان در صدر اسلام است. بنا بر دیدگاه قرآن کریم بعضی از یهودیان ید طولایی در ساختن دروغ و ادعاهای پوچ و واهی دارند که نه عقل بر آن صحه می گذارد و نه نقل. قرآن همواره با ادله و کلام قاطع و مستند، دروغهای آنان را تکذیب نموده است و پاسخ کوبنده ای به آنها داده است و انگیزه‌های ایشان را در هر موردی که ادعا کرده اند برملا نموده است. در این مقاله به بررسی ادعاهای باطل یهودیان و تکذیب این ادعاهای پوچ و علل ابطال آن توسط قرآن کریم پرداخته می‌شود؛ زیرا بر اساس اصل جاوید بودن قرآن به عنوان فرمانهای الهی برای کل بشریت تا قیامت، بجاست روشهای گوناگون قرآن در برخورد با یهود مورد مذاقه قرار گرفته و از الگوسازی آن، جهت بهبود وضعیت جهان امروز استفاده گردد و لذا در این مقاله کوتاه موارد شاخص در حد امکان مطرح شده است تا از طریق ارزیابی های قرآنی راجع به یهود، دیدگاه مناسبی ایجاد گردد و متناسب با عملکرد مشابه آنان در جهان امروز رویهٔ مناسب بر اساس الگوی قرآنی حاصل گردد؛ امید است که این کوتاه مقاله رهگشا باشد.

واژگان کلیدی:

قرآن، الگوسازی، بنی اسرائیل، یهود، ادعای باطل.

۱. مربی دانشگاه آزاد تهران شمال و دانشگاه پیام نور تهران و دانشگاه جامع علوم قرآنی و عضو پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع) واحد خاوران.

شناخت ادعاهای یهودیان و نحوه برخورد قرآن کریم نسبت به ایشان از جهت مسلمانان برای راهیابی به یک سری روشهای قانونمند اسلامی جهت تعدیل برخوردهای خویش با یهودیان امروزی، جهت قرار گرفتن در صراط مستقیم و حفاظت از آن و دوری و اجتناب از هرگونه انحراف بسیار حائز اهمیت بوده و این شناسایی امری مهم و خطیری است تا در عرصه پرمخاطره امروز که یهودیان بیش از پیش در جهان قدرت، نقش آفرینی نموده و کمتر جایی است که ردپائی از قوم یهود و افکارشان تهی مانده باشد با دست آوردهای محکم، از آیات الهی الگو گرفته و با ایشان براساس قرآن و منطق قرآن کریم برخورد نمائیم. و از این طریق است که إن شاء الله برای همیشه دست مخالفین حق از دامان رهروان پاک و مخلص آن کوتاه می گردد.

ادعای اول : ابراهیم(ع) یهودی است

یهودیان حضرت ابراهیم(ع) جد بزرگوار انبیای الهی را یهودی می دانند. مسیحیان نیز او را نصرانی و مشرکان عرب او را منتسب به آئین خود می دانند. چراکه هر دسته می کوشند تا با انتساب این انسان فاضل و پسندیده به جماعت خود تأییدی برای آئین خود و وجهه ای نزد دیگران یابند. و چه کسی بهتر و برتر از ابراهیم خلیل الله(ع) جد بزرگ انبیای الهی: «و نَجِیْنَهُ وَ لُوْطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِیْ بَارَكْنَا فِیْهَا لِلْعٰلَمِیْنَ» (الانبیاء/۷۱) این سرزمین مقدس برای ابراهیم یهودی و فرزندان یهودی است و تا روز قیامت سرزمین آنها خواهد بود!! آنان برای اثبات ادعای خود به نسب استناد می کنند.

تحلیل قرآنی

قرآن کریم به این پندار باطل یهود اشاره می کند «أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ کَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللّٰهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (البقره/۱۴۰) و می فرماید: یهودیان علم

ستمکارند. خداوند تنها از حقیقت با خبر است و تنها اوست که می داند که آیا ابراهیم (ع) یهودی بوده یا نبوده است. خداوند همواره از ابتدای طرح چنین ادعاهایی، با قاطعیت پاسخ آنان را داده است. قرآن مجادلهٔ یهود و نصاری را بر سر حضرت ابراهیم (ع) رد می کند و می گوید: ابراهیم (ع) نه یهودی است و نه نصرانی، بلکه مسلمان است و امت مسلمان از هر امت دیگری به ابراهیم (ع) سزاوارترند. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ...» (آل عمران/ ۶۵-۶۸) شاید مخالفین بگویند که اگر قرآن، به دلیل نزول تورات و انجیل پس از ابراهیم (ع)، یهودی و نصرانی بودن او را رد می کند، چطور ابراهیم (ع) را حنیف و مسلمان می شمرد؟ در حالی که دوران ظهور اسلام و مسلمین قرن‌ها بعد از یهود و نصاری است؟ پاسخ این پرسش کاملاً روشن و واضح است. قرآن تصریح می کند ابراهیم (ع) حنیف و مسلمان است چرا که اسلام تنها دین محمد (ص) نیست، بلکه دین تمامی انبیاء گذشته می باشد. «أُمُّ كُتْمٌ شَهْدَاءَ إِذْ حَضَرَ يُعْقِبُ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لَبْنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَاهَكَ وَإِلَاهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَاهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (البقره/ ۱۳۳) معیار انتساب، دین است؛ نه خون و نسل و نژاد. از این رو ابراهیم (ع) را باید مسلمان دانست و امت مسلمان بیش از هر کسی (حتی یهودیان) سزاوار انتساب ابراهیم (ع) به خود هستند.

منطق قرآن

با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد قرآن کریم در برخورد با ادعای یهودیان، منطق روشن نمودن نیرنگ یهودیان را دنبال می نماید و با این شیوه، یهود چندین هدف را دنبال می کند: ۱- این وهم و گمان را در ذهن دیگران ایجاد کنند که آنها نسل ابراهیم (ع) و فرزندان و ذریهٔ او هستند و با انحصار آن در خود، شاخهٔ دیگر ذریهٔ ابراهیم (ع) (المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۵۳/۳)، یعنی اسماعیل (ع) را نادیده انگارند.

۲- این گمان را در دیگران تقویت کنند که دین پذیرفته شده الهی تنها دین و آئین یهودیان است. و چون این دین به حضرت ابراهیم (ع) منتسب است، تنها دین نازل شده که

۳- این تصور را در ذهن ایجاد کنند که آنها بیش از هر کس سزاوار سکونت در سرزمین مقدس هستند، چرا که خداوند این سرزمین را برای ابراهیم(ع) و ذریه او^۱ قرار داد
Archive of SID
(القرآن الکریم، الانبیاء: ۱۰۵-۱۰۶).

۴- آنها یهودی و از نسل ابراهیم(ع) هستند(المیزان فی تفسیرالقرآن، ۲۵۳/۳) لذا ابراهیم(ع) نیز تنها و تنها یهودی می تواند باشد.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد این است که

۱- انبیاء الهی: همه در برابر خداوند متعال تسلیم بوده و اسلام آورده اند.

۲- معیار انتساب به حضرت ابراهیم(ع) دین است و نه خون و نسل و نژاد.

۳- معیار پیرو ابراهیم(ع) بودن پایبندی به فرمانها الهی است که چه یهود و چه نصاری و چه مسلمان واجد این شرائط را شامل می گردد.

۴- خدا یکتاست و انبیاء مرسل او، آئین یکتاپرستی را به نسل بشر آموختند و مسلماً چنین وحدتی، مستلزم یکسان بودن آئینی مشخص از ابتدا تا انتهاست و آن تسلیم بودن در برابر معبود یکتا و سرسپاری بر اطاعت او و فرستادگان او می باشد. (البقره/۱۳۶)

ادعای دوم : وارث دین ابراهیم(ع)

یهودیان خود را از حیث نسب و نسل، ذریه حضرت ابراهیم(ع) دانسته و این انتساب صحّت دارد؛ همچنین ایشان خود را از حیث دین، اعتقادات، نبوت و رسالت وارث ابراهیم(ع) برمی شمارند درحالیکه این مسأله، درباره ایشان کذب و تحریف بوده و آنها بین این دو مقوله تمایزی قائل نیستند، ولی این دو امر درباره ایشان، دو مسأله کاملاً مجزا از یکدیگر است. یهودیان وارثان نسب ابراهیم(ع) هستند، اما وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنان می باشند. یعنی کسانی که با بعثت محمد(ص) راه او را

۱. «در زبور از پی آن کتاب (تورات) چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می برند.» که

در این برای گروه عبادت پیشه بلاغی هست. «مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ۱۰۶/۷»

خداوند در قرآن به این گمان باطل یهود اشاره می کند و آن را چندین بار ابطال و رد می کند. «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می نمایید)؟...» «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...» (البقره/۱۴۰؛ آل عمران/۶۵؛ البقره/۱۲۴). امامت از طریق نسب به ارث نمی رسد و با هر کردار و عملکردی نمی توان وارث رسالت و دیانت بود آن هم تنها به واسطه انتساب نسبی. این وراثت تنها شایسته مؤمنان و صالحان است و بر کافران و ستمکاران حرام است. «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، یهودیان به واسطه ظلم و کفرشان شایستگی عهد الهی را ندارند. ابراهیم (ع) به طور خاص در این زمینه مورد اشاره قرآن است. آن زمان که آن حضرت (ع) در صحرای خشک و بی آب و علف خدا را می خواند «وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ أَمِنًا وَ...» (ابراهیم/۳۵-۳۶) و می فرماید هر کس از من پیروی کند حتی اگر از نسل و ذریه من نباشد از من است و هر کس از فرزندان من که راه خیر از راه من برنگزیند از من نیست و به طور خاص و ویژه از فرزند خود اسماعیل (ع) که با هم خانه خداوند را ساختند یاد می کند و در دعای خود او را مشخص می کند. «وَبَنَّا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ...» (البقره/۱۲۸) قرآن تصریح می کند امت محمد (ص) وارثان دین و رسالت ابراهیم (ع) هستند چرا که شرط لازم برای وراثت ایمانی در آنها تحقق یافته است و آنها مخلصانه و از روی ایمان و یقین تسلیم خداوند هستند. «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِي الْمُؤْمِنِينَ» «سزاوارترین مردم به ابراهیم (ع)، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند، همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.» «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ

مسلمان بروز یافت که از مظاهر آن انتخاب نام «مسلمان» برای امت محمد(ص) است...»
 هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا...» و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا
 نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد، از آیین
 پدرتان ابراهیم (ع) پیروی کنید خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی
 «مسلمان» نامید، تا پیامبر(ص) گواه بر شما باشد،... از دیگر جلوه های قرآنی در ابطال
 پندار یهودیان: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...» (آل
 عمران/۶۸، الشوری/۱۳) که قرآن تصریح می کند که هر کس از دین ابراهیم(ع) و پیروی
 از محمد(ص) روی برگرداند، نادان و احمق است. و در آیات: «... قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ
 نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ
 صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَبِيدُونَ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا...» (البقره/۱۳۴-
 ۱۴۱) خداوند از آنها می خواهد به خود و آئین خود فکر کنند و با افتخارات پوچ تاریخ
 خود و گمانهای باطلی در مورد وارث بودن خویش، زندگی نکنند بلکه اعمال خود و دین
 خود را خالص نمایند و واقعاً خود را تسلیم خداوند سازند. هر کس نتیجه اعمال خود را می
 بیند، ابراهیم(ع) و پیروان او نتیجه کردار و اعمال نیک خود را می بینند و نزد خداوند بهره
 مند می شوند. نکته قابل توجه این است که هر دو آیه با یک سیاق و سبک واحد و
 عبارات و کلمات واحد، ادعای یهودیان را رد می کند. اما در واقع در این آیات تکرار
 وجود ندارد و بر اساس مقتضای سیاق، هدف مطلوب در آیه دوم، هدفی است که در آیه
 اول انتظار می رود. همانگونه که آیه ۱۳۴ سوره بقره، حقیقت دین ابراهیم، اسماعیل، اسحاق

۱. «آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و
 موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران
 است آنچه شما آنان را به سوی دعوت می کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمیگزیند، و کسی را که به
 سوی او بازگردد هدایت می کند.» القرآن الکریم

است. از یهودیان می خواهد برای پذیرفته شدن نزد خداوند به دین محمد(ص)، درآیند. در آیه ۱۴۱ سوره بقره، ادعای آنان مبنی بر وراثت دین ابراهیم(ع) و انبیای گذشته نسل او رد می شود و تصریح می گردد وراثت خون و نسب، ملاک نیست بلکه ملاک وراثت، دین و ایمان است. تمام آیات مربوط به این مسأله (وراثت دین، علم، کتاب، ایمان) همگی در یک سیاق و سبک هستند و در تمامی آیات مربوطه، سخن از انبیای بنی اسرائیل و اشاره به برخی از داستانهای بنی اسرائیل و رد ادعاهای آنان است.

منطق قرآن

با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای یهودیان روشن می نماید:

- ۱- یهودیان به واسطه ظلم و کفرشان شایستگی عهد الهی را ندارند.
- ۲- ملاک وراثت دین ابراهیم(ع)، خون و نسب نیست بلکه ملاک وراثت، دین و ایمان است.
- ۳- خداوند آیینی را برای شما مردم تشریح کرد که به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، توصیه کرده بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید!
- ۴- جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم(ع)، روی گردان خواهد شد؟!
- ۵- خداوند مؤمنان را در کتابهای آسمانی پیشین و این کتاب آسمانی یعنی قرآن، «مسلمان» نامید.

۶- وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنان می باشند یعنی کسانی که با بعثت حضرت محمد(ص)، راه او را برگزیدند.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد این است که قرآن کریم، وارث دین و پیرو حقیقی بودن برای حضرت ابراهیم(ع) و سایر انبیاء الهی: را ایمان و عمل صالح معرفی می نماید و بدین ترتیب مدعیان دروغین را از گروه حقیقی، غربال می نماید و تنها یدک

کس ایمان و عملش، با ملاکهای الهی هم خوانی داشته باشد در صفوف مسلمین و پیرو انبیاء اسلام قرار می گیرد و این قرآن کریم است که با پیروی از فرمانها آن به بهترین مسیر، یعنی راه و جاده سعادت دنیوی و اخروی دست یافت.

Archive of SID

ادعای سوم: وراثت سرزمین مبارک

از جمله تصوراتی که یهودیان در عصر حاضر ترویج می کنند گمان ایشان مبنی بر وراثت سرزمین مبارک است. سرزمینی که شامل تمام بلاد شام: فلسطین، اردن، سوریه، لبنان و بخش شرقی مصر می شود. و دلیل آنان این است که خداوند این سرزمین را برای جدّ آنان، ابراهیم(ع) مقرر فرمود و آن سرزمین برای ابراهیم(ع) و ذریّه او، یعنی بنی اسرائیل قرار داده شده است. آنها قرن‌ها در این سرزمین زندگی می کردند و بیرون راندن غیرشایسته آنان از این سرزمین، برای برهه ای از زمان نیز، این وراثت را نقض نمی کند. اشغال سرزمین فلسطین و طرحهای اشغال سرزمین های همسایه در عصر کنونی نیز به معنای ظلم و تجاوز از سوی آنان نیست، بلکه آنان می کوشند تا از این راه، خطاهای گذشته تاریخ را اصلاح کنند و حق را به حقدار برسانند!! دنیا این پندارهای باطل یهودیان را تصدیق می کند و تجاوزگری، اشغالگری و ستیزه جویی آنان را تأیید می نماید و عربها نیز در پاسخ به ادعاهای یهودیان و انکار پندارهای آنان و انتشار حقایق و واقعیتها برای مردم ناتوان هستند، چرا که اولاً آنان از مجرای قرآن وارد نمی شوند و دیگر این که خود آنها توسط ابرقدرت غرب ضعیف نگاهداشته شده و آنقدر مطرح نیستند تا دنیا به آنها گوش دهد.

تحلیل قرآنی

قرآن کریم بیان می کند که خداوند این سرزمین را مبارک گردانید و ابراهیم و لوط را در آن سکونت داد «وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

رَبِّي» حضرت لوط(ع) به حضرت ابراهیم(ع) ایمان آورده و اولین کسی است که به وی ایمان آورده و با وی مهاجرت نمود و گفت که من نیز به سوی پروردگارم هجرت خواهم کرد. [المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۰۳/۱۴. العنکبوت/۲۶] [اکنون خداوند تمام نعمت خود را درباره ابراهیم(ع) شرح داده می‌فرماید: ابراهیم(ع) و برادر زاده‌اش لوط(ع) را نجات دادیم و رفعت بخشیدیم. و آنها را به سرزمینی بردیم که دارای خیر و برکت بود. برخی گویند: این سرزمین شام بود، که همه نعمتها در آن فراوان بود. برخی گویند: سرزمین بیت المقدس بود که جایگاه انبیاست. برخی گویند: مکه بود که در آنجا کعبه مقدس و اولین خانه مردم است. [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۸۸/۷] و نیز بیان می‌فرماید که خداوند مؤمنان بنی اسرائیل را که همراه موسی(ع)، از مصر بیرون رفتند، وارثان این سرزمین مبارک قرار داد تا به هر نقطه‌ای از آن که می‌خواهند بروند و زندگی کنند و دشمنان آنها (فرعون و سپاهش) به امر الهی غرق شدند. [الأعراف/۱۳۷] «وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَ مَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا...» و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می‌ساختند، و آنچه از باغهای داربست‌دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم! حضرت موسی(ع) از قوم خود خواست تا به این سرزمین که خداوند برایشان مقرر داشته وارد شوند اما آنها نپذیرفتند و پشت کردند. «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (المائدة/۲۱).

پس در این سه آیه، این حقیقت قرآنی روشن می‌شود که خداوند این سرزمین را مبارک گردانیده است. آن را برای بنی اسرائیل مقرر داشت و آنان را وارث این سرزمین گردانید تا به هر نقطه‌ای که از آن می‌خواهند بروند. واژه «بَارَكْنَا»، شش بار در قرآن تکرار شده و تمامی موارد سخن از بنی اسرائیل و انبیاءشان و اشاره به سرزمین مبارک یعنی سرزمین شام و بخش شرقی مصر می‌باشد. و تمامی این سوره‌ها جزء سوره‌های مکی هستند: الاعراف،

خصوص این سرزمین مبارک می دهد؟ آیا آنان را وارثان همیشگی این سرزمین مبارک تا روز قیامت قرار می دهد؟ پاسخ منفی است. و قرآن در ردّ این مدعا حقایق محکمی ابراز می دارد: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (الأنبياء / ۱۰۵-۱۰۶). ملاحظه می شود حضرت موسی (ع) تا مادامی که بنی اسرائیل در مصر (ع) و تحت سیطره و ظلم و ستم فرعون بود و قبل از رفتن به سرزمین مبارک این امر را برای بنی اسرائیل مقرر و تعیین فرمود. با بررسی دقیق آیه روشن می گردد الگویی که بر اساس آن خداوند متعال حق وراثت سرزمین مبارک را به طور مشروط به بنی اسرائیل عطا فرموده است، در صورت فقدان آن شروط و تخطی از آن، موجب سلب این حق از آنان می شود و آن شروط عبارتند از این که از خداوند متعال کمک بخواهند و بر حکم و دستور الهی صبر کنند، خالصانه بندگی خدا را بجا آورند و مطیع او باشند و برای خداوند تقوا داشته باشند. در صورتی که گذر زمان به جهانیان نشان داده است که ایشان شروط مزبور را عمل ننموده و از قبول آن سرباز زده اند. پس بنا بر این حق وراثت سرزمین مبارک را نیز ندارند. قرار دادن این سنت الهی از جانب خداوند در زبور که حضرت داود (ع) برای بنی اسرائیل (کتاب مقدس: ۲ سمئیل، ۴/۷-۱۶) آورد چه معنایی دارد؟ آیا به خاطر این نیست که آنها نگاه خود به این سرزمین و وراثت آن را اصلاح کنند؟ قرآن ادعای آنان را تکذیب می کند و تصریح می نماید به اینکه برای وراثت این سرزمین تن در دادن به شروط الهی لازم است و در غیر این صورت حقی بر سرزمین ندارند. اما آیا یهودیان، بنده خدا هستند و یا بنده شیطان گردیده اند؟ و آیه تصریح می کند که یهودیان هیچ گونه حقی بر سرزمین فلسطین ندارند- ولو آنکه در برهه ای از تاریخ ساکن آنجا بوده اند- چرا که شایسته وراثت آن نیستند. اما اینکه که هیچ حقی ندارند و وارثان این سرزمین نمی توانند باشند کجا بروند؟ در کجا زندگی کنند؟ قرآن پاسخ این سؤال را نیز می دهد «... وَ قَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ...» (الأعراف / ۱۶۷-۱۶۸) و [چون پروردگارت اعلام کرد که تا روز قیامت بر یهودیان کسی را می گمارد که آنها را عذابی

در زمین به گروه‌ها تقسیم کرده‌ایم، بعضی آنها شایستگانند، و بعضی دیگر کم از آنند، و آنها را به خوبی‌ها و بدی‌ها بیازمودیم شاید به خدا باز گردند. [المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۹۷/۸] خداوند به خاطر جزای کفر و ستم و کینه و فسادشان آوارگی و پراکنندگی در سرزمینهای مختلف را برای آنان مقدر داشته است تا امتی پراکنده در میان امتها باشند. سراسر تاریخ یهود شاهد این واقعیت است و اگر اراده خداوند بر این تحقق یابد که آنها در سرزمین مقدس جمع شوند به خاطر تکریم و برتری و یا وارث بودن آنان نیست، بلکه تنها به منظور مذلت و خواری و شکست و نابودی آنان است. «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» (الأسرائ/۱۰۴) و پس از او به بنی اسرائیل گفتیم: در آن سرزمین ساکن شوید و چون وعده آخرت رسد همه شما را با هم محشور می‌کنیم. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...» (الأسرائ/۷) و اینک که آنان در سرزمین فلسطین گرد آمدند و بار دیگر فساد می‌کنند می‌بایست سربازان الهی به اذن الهی بر آنان مسلط شوند و آنها را نابود سازند.

منطق قرآن

با توجه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای یهودیان روشن می‌نماید:

- ۱- یهودیان (و سایر انسانها) از وارثان سرزمین مقدسند، اگر تنها از خداوند متعال مدد بجویند.
- ۲- یهودیان (و سایر انسانها) از وارثان سرزمین مقدسند، اگر در برابر حکم و دستور الهی صبور باشند.
- ۳- یهودیان (و سایر انسانها) از وارثان سرزمین مقدسند، اگر خالصانه بندگی خدا نموده و متقی باشند.
- ۴- یهودیان در صورت عدم سرسپاری بفرمانها الهی آوارگی در دنیا و عذاب

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد این است که خداوند برای انسانها برنامه کاملی وضع نموده است تا بنا بر آن عمل نمایند. برنامه ای که بر ایمان و عمل صالح بر روی زمین استوار و پایدار می گردد. در این برنامه تنها مقصود و مراد آباد کردن زمین و بهره برداری از ثروتهای آن و سود بردن از نیروهای آن نیست، بلکه علاوه بر آن مقصود و مراد عنایت نمودن و توجه به مسائل درونی انسان است، تا به کمال مقدر خود در این جهان برسد و در میان تمدن درخشان و پر زرق و برق مادی عقبگرد نکند و سر در نشیب واپسگرائی ننهد، و انسانیت خود را به چالۀ پلشتی و گودال پستی نیندازد، در حالی که در بهره برداری از منابع ثروت پیدا و ناپیدا اوج می گیرد و بالا می رود. وراثت واپسین و ترکۀ آخرین از آن بندگان صالح و شایسته ای است که ایمان و عمل پسندیده را یکجا گرد می آورند و این دو عنصر در وجودشان و زندگیشان از یکدیگر جدا نمی گردد.

ادعای چهارم: عدم رفتن به جهنم یا فقط چند روز

یهودیان مدعی هستند که هرگز مدت زمان زیادی در آتش جهنم نخواهند ماند و چون فرزندان خدا و عزیزان «احباء» او هستند و ملت برگزیده خداوند در میان مردم می باشند، خداوند در صورت بررسی اعمال و اشتباهات آنان، تنها چند روزی آنان را مجازات می کند و مجدداً با ملاحظت و رحمت با آنها برخورد می کند و از گناهانشان چشم پوشی می نماید.

تحلیل قرآنی

آیات «وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً...» (آل عمران/ ۲۳-۲۴) این دو آیه پاسخ یهود است که می گفتند: آتش بیش از چند روزی به سراغ ما نخواهد آمد. مطلب آن طور که یهود می پندارند نیست، بلکه هر کس سیئه ای را مرتکب شود و منظور از سیئه شرک به خدا و یا گناه بزرگی که کيفر آتش را ایجاب کند و یا گناهی است که خداوند

العظیم، ۳۰۶/۱؛ الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور، ۱/۸۵] و گفتار موافق با مذهب امامیه شرک به خداوند است که کیفر دوام عذاب و پیوستگی آتش را دارد. و جهنم از هر طرف کافرین را فرا می گیرد. و راه نجات بر آنها مسدود شده و از هر سو هلاکت آنها را فرا گرفته است. ایشان پیوسته در آتش معذبند. مؤمن در این آیه داخل نخواهد بود و حکم پیوستگی عذاب را نخواهد داشت. و کلمه «أَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ» نیز همین معنا را می رساند زیرا که احاطه گناه معنایش این است که از هر سو گناه او را فرا گرفته و راه فرار و خلاصی ندارد و اگر کسی مؤمن باشد و چیزی از طاعت‌های الهی با او همراه باشد، دیگر گناه او را از هر سو فرا نگرفته [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱/۲۹۳-۲۹۴] و همچنین فرمایش خداوند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...» و آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، آنها یاران بهشت و پیوسته در آن متعینند. بشارتی است از طرف خداوند برای مؤمنین و فرمانبرداران که آنان پیوسته در بهشتند و چگونه ممکن است پاداش همیشگی با کیفر دائمی همراه باشد. مفسرین در سبب نزول این آیات، روایتی از ابن عباس نقل می کنند: «یهودیان می گفتند که این دنیا هفت هزار سال است و به ازای هر هزار سال، یک روز در آتش جهنم مجازات می شویم. از اینرو تنها هفت روز در جهنم معذب خواهیم بود و در رد ادعای آنان، این آیات نازل شد.» [تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ۲/۲۳] ابن جریر نقل می کند: [کسانی که خداوند تورات را برایشان فرستاد گویند: ما به جهت پرستش گوساله مورد خشم خداوند قرار گرفته و چهل روز گرفتار آتش جهنم می شویم و ما چون فرزندان خدا و عزیزان او هستیم و به پدرمان یعقوب وعده داد که هیچ یک از ما به جهنم داخل نمی شود؛ ولی این مطلب با آیه قرآن تکذیب شده و رسول خدا (ص) فرمود: به تأکید ایشان اهل جهنم هستند و در آن جاودانه اند. «هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ»، مگر کسانی که به خدا و رسولانش: و آنچه آوردند، ایمان بیاورند [جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۳/۱۴۶]. ابن جریر همچنین از ابن عباس آورده است که [درمورد آیه «قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ...» گفت، اینان دشمنان خدا یعنی یهودیان هستند که

قسم و به خاطر چهل روز پرستش گوساله، و بعد از این مدت قسم خدا از ما برداشته می شود. [جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۶/۳] در واقع بین یهودیان و حضرت محمد (ص) درباره گفته آنان مبنی بر اینکه تنها چند روزی طعم آتش جهنم را می چشند مجادله ای در گرفته و آن حضرت (ص) از سوی خداوند از آنان می پرسد آیا برای این ادعای خود از خداوند عهد و پیمانی دارید و یا به دروغ چنین ادعایی می کنید؟ و قرآن با بیان یک اصل کلی که هم شامل آنان و هم شامل غیر آنان شود ادعای آنان را تکذیب می کند و می فرماید ادعای شما درست نیست، هر کس مرتکب خطا و گناه شود و قبل از توبه به درگاه خدا از دنیا برود، مستحق عذاب و آتش است. در این آیه از واژه «قَالُوا» استفاده می شود که به یهودیانی که قبلاً درباره آنان صحبت شده و باز هم صحبت خواهد شد، بر می گردد واژه «مَسَّ» به معنای برخورد و تماس دو چیز با یکدیگر به طوریکه لمس و احساس بین آن دو صورت گیرد می باشد. منظور از واژه «مَعْدُودَةٌ»، هفت روز یا چهل روز است (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۷۲۳/۲) و بنابر ادعای یهودیان، بعد از این مدت وارد بهشت می شوند. استفهام انکاری در سیاق آیه، اشاره به پندار باطل آنان دارد گویی خداوند به آنان می فرماید: گفتار شما تنها دو حالت دارد، یا از خداوند عهد و پیمانی گرفته اید و یا بدون علم و اطلاع سخن می گوئید و تا زمانی که روشن است چنین تعهدی در کار نیست، پس شما ای گروه یهود به دروغ ادعا می کنید. فخر رازی می گوید: [«کلام خدا «أَتَّخَذْتُمْ» استفهام حقیقی نیست بلکه انکاری است چرا که جایز نیست خداوند ابطال گفته آنان و پرسش از آنان را دلیل گفته خود قرار دهد، بلکه منظور آگاهی دادن و هشدار از طریق استدلال است. تنها راه شناخت این فرض، شنیدن است؛ پس مادامیکه دلیل شنیدنی وجود نداشته باشد، باید با این فرض، نظر قطعی داده نشود. [تفسیر کبیر (مفاتیح الغی، ۵۶۷/۳).

[علامه طباطبائی گوید: در واقع قرآن در پاسخ به آنان از اسلوب استفهام استفاده کرده چرا که از ظاهر داستان روشن است که آنها نسبت به ادعای خود علم ندارند، چون نمی توانند ثابت کنند چنین وعده ای از خدا گرفتند و در کتاب خود نیز مطلبی در تأیید این ادعا

اثبات آنچه آنها منکر شدند ادعای آنان را باطل می سازد. « بلی » حرف جواب است که برای اثبات فعل منفی ذکر شده در قبل می آید. در اینجا فعل منفی، گفته یهودیان است که می گویند: « لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً... » « بلی » مفید اثبات است یعنی بیش از آنچه تصور می کنند گرفتار آتش خواهند بود و در واقع آنان به سبب کفر و دروغ تا ابد در آتش جاودان می باشند. در سوره مبارکه آل عمران، بار دیگر این ادعا مطرح می شود: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ » (آل عمران ۲۳-۲۴) این آیه شریفه می خواهد بفرماید: « اهل کتاب از بغی و ایجاد اختلاف در دین دست بر نمی دارند، برای اینکه هر وقت به ایشان پیشنهاد می شود که تسلیم حکم کتاب خدا شوند، پشت می کنند و زیر بار نمی روند و این نیست مگر به خاطر اینکه به این گفتار خود مغرور شده اند، که می گفتند: « لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ »، و خلاصه به چیزی مغرور شدند که هیچ سندی بر آن ندارند، و آن را به خدا افترا می بندند و مراد از کسانی که نصیبی از کتاب دارند همان اهل کتابند، و اگر نفرمود: «الذین اوتوا الكتاب...» و به جای آن فرمود «أوتوا نصيباً من الكتاب»، برای این بود که بفهماند آن مقدار اطلاعی که از کتاب دارند همه معارف کتاب نیست. بلکه مقداری از آن است، و این بدان جهت است که همه کتاب خدا در دستشان نیست، کتاب خدایی که در دست دارند تحریف شده است (المیزان فی تفسیر القرآن، ۴/۳۶۴)، و در آن دخل و تصرف نموده و بیشتر اجزایش را از بین برده اند، همچنان که آخر آیه هم می فرماید: «وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» به این معنا اشاره دارد، و به هر حال مراد این است که اهل کتاب از حکم کتاب روی گرداندند، به خاطر یک عقیده خرافی که داشتند، و آن را به خدا افترا بسته بودند و نتیجه اش این شده که به آن عقیده خرافی مغرور شوند، و خود را از کتاب خدا بی نیاز بپندارند. [المیزان فی تفسیر القرآن، ۳/۱۲۴] بیضاوی می گوید: [ولیکن سؤال اینجاست که

شدند؛ مگر ممکن است که انسان فریب گفتار خود را بخورد؟ با علم به اینکه گفتارش دروغ و خدعه و باطل است. جواب این است که صاحبان گفتار غرور انگیز نامبرده، نیاکان ایشان بودند، و فریب خوردگان اخلاف و نسلهای بعدی آنان، و اگر در آیه شریفه هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است، برای این بود که همه آن اسلاف و اخلاف یک امت بودند، و اخلاف، به اعمال اسلاف راضی بودند. [أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ۱/۹۴] [علاوه بر اینکه مغرور شدن به غرور خود، آنهم غرور به خاطر یک افترای باطل، با علم به اینکه افترا و باطل است، و اقرار مغرور به اینکه خودم این افترا را بسته‌ام، از اهل کتاب و مخصوصا از یهودیان دور نیست، برای اینکه اینها همانها هستند که خدای متعال نظیر اینگونه افکار و اعمال و بلکه عجیب‌تر از آن را از ایشان حکایت نموده آنجا که فرموده: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا، وَإِذَا خَلَا بِعَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ؟ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ؟ أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ؟ أَمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (البقره / ۷۷) علاوه بر این، انسان آنچه می‌کند بر طبق آنچه می‌داند نیست، بلکه بر طبق آن ملکات خوبی و بدی است که در نفسش پدید آمده، و عمل را در نظرش زینت می‌دهد، همچنان که معتادین به تریاک و هروئین و سیگار و بنگ و... وحتی آنها که معتادند به خوردن خاک و امثال آن، علم به مضر بودن آن دارند، و می‌دانند که این عمل را نباید مرتکب شوند، ولی باز هم مرتکب می‌شوند به خاطر اینکه هیأت و حالتی در نفس آنان پدید آمده که ایشان را به طرف آن عمل می‌کشاند، و مجالی برای تفکر و اجتناب برایشان باقی نمی‌گذارد، و نظائر این مثال بسیار زیاد است. اهل کتاب هم از آنجا که تکبر و ستمگری و محبت به شهوات در دلهایشان رسوخ نموده، هر عملی را که انجام می‌دهند بر طبق دعوت نفس است، در نتیجه افترا بستن به خدا که عادت و ملکه آنان شده، همان باعث غرور ایشان گشته، و چون این عمل ناپسند را مکرر انجام داده‌اند، کارشان به جایی رسیده که در اثر تلقین نسبت به عمل خود رکون و اعتماد پیدا کرده‌اند علمای روان‌شناس هم اثبات کرده‌اند که تلقین هم، کار عمل را می‌کند، و آثار علم را از خود بروز می‌دهد.

صحیح است که بگوئیم اهل کتاب فریب خدعه‌های نفس خویش را خوردند. «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ...» در این آیه تهدیدی است به اهل کتاب، که وقتی دعوت می‌شوند به پذیرفتن کتابی که بینشان حکم کند، اعراض می‌کنند، تهدید به عذابی است که به شکل وضع دنیایی ایشان است، در دنیا وقتی دعوت می‌شدند به کتاب خدا تسلیم نمی‌شدند و تکبر می‌کردند، و نمی‌خواستند با همهٔ انسانها پیرو یک کتاب باشند، و یک کتاب همه‌شان را در تحت لوای خود جمع کند، ولی در آخرت، همه را یک جا جمع می‌کنند، و لذا فرمود: "در روزی که زنده‌شان می‌کنیم"، و یا "در روزی که مبعوثشان می‌کنیم"، بلکه فرمود: "در روزی که جمعشان می‌کنیم"، آنهم در روزی که دیگر اعراض بردار نبوده و هیچ شکی در آن نیست، و خلاصه کلام اینکه از روز قیامت به تعبیر نامبرده تعبیر کرد تا بفهماند اهل کتاب و کفار نمی‌توانند خدا را به ستوه بیاورند. روز فصل قضا، و روز حکم به حق جمع می‌کنیم، و در آن روز هر کسی تمامی آنچه را که کرده باز خواهد گرفت، بدون اینکه مردم در باز پس گرفتن اعمالشان ظلمی شوند (الزلزله/۷-۸)، و وقتی مطلب بدین قرار است عقلشان حکم می‌کند به وجوب پذیرفتن این دعوت، و اینکه اعراض نکنند، و از اظهاراتی که حاکی از این پندار است که خدا را به ستوه آورده و او را شکست داده‌اند، خودداری نمایند، برای اینکه قدرت همه‌اش از خدا است، و وضعی که کفار دارند ایام مهلتی و آزمایشی بیش نیست. [المیزان فی تفسیر القرآن، ۳/۱۲۴-۱۲۵؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۳/۱۴۷؛ آل عمران/۲۱] و مجمع البیان از ابو عبیده جراح روایت آورده است که گفت: [به رسول خدا(ص) عرضه داشتم کدام یک از مردم در قیامت عذابی سخت‌تر دارد؟ فرمود: مردی که پیامبری را بکشد، و یا مردی را به قتل برساند که امر به معروف و یا نهی از منکر می‌کند، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ»، آنگاه فرمود: ای ابو عبیده! بنی اسرائیل در یک ساعت چهل و سه پیامبر را کشتند، عابدان بنی اسرائیل که این را دیدند صد و دوازده نفر از آنان قیام نموده، کشتندگان انبیا را

رساندند، و آیه نامبرده راجع به این واقعه است. [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۲/۷۲۰؛ الدرالمشورفی تفسیر بالمأثور، ۲/۱۳] و در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده است که گفت: روزی رسول خدا (ص) در بیت المدراس (محلّی است که تورات در آنجا تدریس می‌شود). [بر جماعتی از یهود درآمد، و ایشان را به سوی خدا دعوت فرمود: نعمان بن عمرو، و حرث بن زید، پرسیدند ای محمّد تو چه دینی داری؟ فرمود ملت و کیش ابراهیم (ع)، که دین او دین من است، گفتند: ابراهیم هم که یهودی بود، فرمود: تورات خود شما، بین ما و شما حاکم باشد، تورات را بیاورید و ببینید آیا ابراهیم را یهودی می‌دانند؟ یهودیان از آوردن تورات امتناع ورزیدند، در اینجا بود که آیه شریفه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ، يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ...» نازل گردید. [الدرالمشورفی تفسیر بالمأثور، ۲/۱۴] قرطبی می‌گوید: «نزول این آیه، به علت انکار نبوت پیامبر (ص) از سوی یهودیان است. آن حضرت (ص) به آنها گفت: بروید زود تورات را که اوصاف در آن آمده بیاورید، آنها از این کار امتناع کردند» [الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ۴/۵۰] طبری گوید: «طبق بهترین قول در تفسیر این مطلب که به نظر من صحیح تر است گفته شود: خداوند از گروهی از یهودیان که نسبت به تورات علم داشتند خبر می‌دهد و جایز است که دربارهٔ پیامبر (ص) و نبوتش باشد و جایز است که دربارهٔ ابراهیم (ع) باشد، ولی به هر صورت یهودیان از حکم تورات سرباز زده و امتناع ورزیدند و خداوند متعال ایشان را به جهت انکار آنچه در کتابشان بوده و پیمان شکنی‌هایی که کرده اند تکذیب نموده است و در واقع آنان به سبب کفر و دروغ تا ابد در آتش جهنم به سر می‌برند.» [جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۴/۱۳۴-۱۳۵] عبارت «أَلَمْ تَرَ» استفهام انکاری داخل در فعل منفی است و نفی النفی، به معنای اثبات است. پس نفی عدم دیدن به معنای اثبات است. یعنی: به تحقیق حال این یهودیان را دیده‌ای و برایت یقین شده است.

بیان این سیاق برای افادهٔ معنای تعجب از احوال آنان است و نیز برای تویخ آنها به خاطر گفتارها و کردارهایشان و برای روشن ساختن حقیقت گفتار و اعمال آنان است.

صدق رسالت او را می دانند، اما از آگاهی خود بهره نمی برند و به تکلیف خود عمل نمی کنند، بلکه طبق هوی و هوس عمل کرده و نفع خویش را برمی گزینند. این عبارت سرزنش و نکوهش زیادی نسبت به یهودیان روا می دارد چرا که با علم و از روی اصرار، حکم کتاب خدا را رها کردند. مقصود از کتابی که برای حکم دادن میان آنان بدان دعوت می شوند، تورات است و برخی گفته اند مراد(قرآن است). نظر اول صحیح تر و بهتر است، چرا که هم اسباب نزول آیه این را تأیید می کند و هم اکثر مفسرین بر آن تأکید دارند و تعجب از احوال آنها و قطع عذر و بهانه آنان محکمتر و قویتر صورت می گیرد. بعد از علم به این که باید به کتاب خداوند برگردند، بعید است راه هدایت را برگزینند، بلکه به طغیان و سرپیچی ادامه می دهند. در واقع بدین اشاره دارد که سرشت و طبیعت این قوم بر اساس روی برگرداندن از حق است. این خصیصه منحصر به زمان خاص نمی شود بلکه همواره و در همه زمانها چنین خصلتی ملازم آنان است. علت این روی برگردانی از حق و عدم پذیرش خیر، این است که آنها مسأله عقاب را برای خود آسان کرده اند و معتقدند که برای مدت زمان زیادی عذاب نمی شوند. « ذَالِكْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا »، این گفته آنان در واقع به نوعی از غرورشان و سبک شمردن وعده عذاب خداوند حکایت دارد. اینکه برای دین حرمتی قائل نمی شوند و بی مبالا به معصیت و گناه دست می زنند. دروغها و خیالات باطل آنان در مورد مدت زمان کوتاه عقوبتشان باعث غفلت آنان در دین گشته است و نهایتاً خداوند با اثبات اینکه ثواب و عقاب با توجه به ایمان و عمل صالح صورت می گیرد، در نهایت نیز با بطلان این ادعا سخنان آنها را رد نموده و تکذیب می کند. بی شک در روز قیامت ناگهان غرورشان از بین می رود و به یکباره بطلان خیالاتشان روشن می گردد و به سبب گفتار و اعمالشان با خلود در آتش جهنم مجازات می شوند.

منطق قرآن

با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای

۱- کسانی که کسب گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشانند، اهل آتش و در آن جاودانند.

Archive of SID

۲- صاحبان گفتار غرور انگیز، نیاکان یهودیان بودند، و فریب خوردگان اخلاف و نسلهای بعدی آنان، و اگر در آیه شریفه هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است، برای این بود که همه آن اسلاف و اخلاف یک امت بودند، و اخلاف، به اعمال اسلاف راضی بودند.

۳- دروغها و پندارهای باطل یهودیان در مورد مدت زمان کوتاه عقوبتشان، باعث غفلت خود آنان در دین گشته است.

۴- خداوند ثواب و عقاب را با توجه به ایمان و عمل صالح می سنجد.

۵- احبار یهود به واسطه معارف کتاب خود، از حقیقت نبوت رسول (ص) باخبرند و صدق رسالت او را می دانند اما از این آگاهی خود بهره نبرده و به تکلیف خود عمل نمی کنند بلکه طبق هوی و هوس عمل کرده و نفع خویش را برمی گزینند.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد این است که تمامی کسانی که گنهگارند، از طریق حسابرسی در قیامت به مجازات خویش می رسند و این اندیشه که به واسطه خودخواهی و فریب شیاطین به زعم خودشان، قیامت و حساب و کتاب برای چنین کسانی نیست، هیچ دردی دوا نمی کند هیچ، تنها خود این اشخاص به خدعه خویش فریب می خورند والسلام. لذا حقایق دین باید در وجود افراد نهادینه شده و جایی برای افکار پلید باقی نگذارد و این امکان ندارد مگر با پیروی نمودن از فرمانها الهی قرآن کریم.

ادعای پنجم: هدایت تنها در پیروی از آئین یهود است

یهودیان مدعی هستند که تنها راه آنان حق بوده و به هدایت و حقیقت، می انجامد و هر کس یهودی نباشد در واقع هدایت یافته نیست و مخالفان طریقت آنان، در حقیقت به دور از راه درست و صواب هستند. شهادت خداوند مبنی بر حنیف بودن ابراهیم (ع) و بری بودن از یهودیت و نصرانیت نزد اهل کتاب وجود دارد که از طریق قرآن به آنها ابلاغ شده

نصرانی نبودن ابراهیم(ع) باشد. وقتی کلام الله به تبعیت از پیامبر(ص) دعوت نمود، برخی از اهل کتاب به او ایمان آوردند و از اوصاف و نشانه های ذکر شده در کتاب هایشان سخن گفتند. برخی نیز موارد ذکر شده در این دو کتاب را منکر نشدند، ولی گفتند مدلول این اشارات، پیامبری است که هنوز نیامده. لذا برخی از اهل علم و اهل تحقیق در گذشته و حال، تحقیق و بررسی بشارت ها و اوصاف وارد شده در این دو کتاب پرداختند و وجه انطباق آنها را با حضرت پیامبر(ص) روشن ساختند. به طوری که کوچکترین تردیدی برای طالب حقیقت باقی نمی ماند که او همان رسولی است که انبیاء به بعثت و رسالت وی بشارت دادند. از جمله این بشارت ها مطلب بیان شده در داستان حضرت داود(ع) کتاب مقدس فعلی است: «... ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود، او برای اسم من خانه ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت» (کتاب مقدس: ۲ سموئیل، ۴/۷-۱۶). که بدین واسطه حضرت محمد(ص) از سلاله پاک حضرت اسماعیل مشخص می گردد که با پدر بزرگوارشان خانه خدا را به اسم «بیت الله» بنا نمودند. و در پایان آیه، خداوند متعال به اهل کتاب هشدار می دهد که به اتکاء انتساب به اجداد صالح و پیامبر و شفاعت اجدادشان نباشند، چرا که در واقع این اعتماد نوعی امید واهی و خیال و پنداری باطل است. و آیه مؤکداً به اهل کتاب گوشزد می کند در مقابل شما دینی قرار دارد که پیروی از آن دعوت شدید، دعوتی که توأم با دلیل و حجت و برهان است. پس در دلائل صحت آن و حکم والای آن بیاندیشید و به ادعای اینکه پیامبران گذشته بر طریقت شما بودند، این دین را رد نکنید چرا که این ادعا سودی به حال شما ندارد. به طور خلاصه این دسته از آیات ادعای یهودیان را مبنی بر اینکه هدایت در پیروی از آئین آنهاست تکذیب نموده و دلایل و شواهدی برای روشن شدن افترای آنان اقامه می نماید و به دین حق رهنمون می کند و به پذیرش آن دعوت می نماید؛ و آنها را نسبت به مجادله در دین خدا، آن هم بدون علم، توییح می کند و از اینکه به اتکاء شفاعت اجدادشان که همگی جزء صالحان و پیامبران

این ادعای یهودیان در آیات قرآن کریم مطرح شده است. (البقره/۱۳۵-۱۴۰) از آنجایی که هم یهودیان و هم مسیحیان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط: را از اهل دین و آئین خود می‌شمردند، یهودیان آن حضرات را یهودی و مسیحیان، مسیحی می‌پنداشتند و معتقد بودند که آئین و کیش حق از نصرانیت و یهودیت همان آئین و کیشی است که به موسی و عیسی ۸ دادند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۳۱۲) [از ابن عباس روایت شده است: عبدالله ابن صوریاً الأعور به رسول خدا(ص) گفت: تنها ما هدایت شده هستیم، پس محمد از ما پیروی کن تا هدایت شوی! نصاری هم همین را گفتند و خداوند آیات مذکور سورۀ بقره را نازل فرمود.] (تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ۱/۳۲۱) عبارت «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا» حکایت از ظن و خیال اهل کتاب دارد و اینکه هر یک از یهودیان و مسیحیان هدایت را منحصر به تبعیت از آئین خود می‌دانستند و هر یک دیگری را تکفیر می‌نمود. آنگاه خداوند پاسخ لازم را به رسولش بیان می‌کند: «قُلْ بَلْ مَلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ملت به معنای دین است. [حنیف...- مستقیم، متمایل از باطل به سوی حق و به همین جهت شریعت ابراهیم «حنفیه» یعنی متمایل از یهودیت و نصرانیت نامیده شده است و در حدیث است که محبوبترین شریعت‌ها در نزد خدا «حنفیه» است که بر اساس سهولت پایه‌گذاری شده است و آن شریعت اسلام است که در آن مشقتی نیست.] (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱/۴۰۲) حنیف در اصل به معنای روی بر گرداندن از هر دین باطل، به سوی دین حق است. وصف ابراهیم(ع)، به حنیف در واقع متضمن این معناست که آن حضرت(ع) از ادیان باطل دوران خویش به دین حقی که خداوند به وی فرمود روی کرد. برخی از مفسرین حنیف را مشتق از واژه «حنف» به معنای اعتدال و مستقیم بودن می‌دانند. فخر رازی می‌گوید: [اهل لغت «زبان شناسان» درباره‌ی واژه «حنیف» دو نظر دارند. اول: «حنیف» به معنای درست، راست و مستقیم است. از این رو به خاطر خوشبینی به فرد لنگ «احنف» می‌گویند. به روایت از محمد بن کعب القرظی هر کس تسلیم خداوند شود و

«احنف» کسی است که هر یک از پاهایش از ناحیه انگشت به سوی پای دیگر کج و متمایل است. «تحنف» یعنی کج شد، مایل شد. معنی آیه این است که ابراهیم(ع) به دین خداوند مایل شد یعنی روی کرد و قول خداوند «بَلْ مَلَّءَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» در واقع مخالفت با یهودیان و مسیحیان است [تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ۴/۷۰] لذا هر دو دسته از مفسرین به یک معنا قائلند و هر دو، روی کردن به باطل را از حنیف نفی می کنند و پایداری در راه حق و بر جاده حق بودن را صفت حنیف می دانند. «بَلْ» در ابتدای جمله، مفهوم جمله قبل را نفی می کند. جمله قبل، «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا» می باشد و «بَلْ» با نفی این قول، اثبات می کند که هدایت تنها در تبعیت از روش و راه ابراهیم(ع) و پیروان راه او یعنی محمد(ص) است. در این دو بخش از آیه، یهودیان به تبعیت از آئین صحیح و راه و روش مستقیم و دور از شرک ابراهیم(ع) دعوت می شوند. و تلویحاً اشاره می شود که آئین آنان درست نیست و بر جاده مستقیم حق، قرار ندارد و ادعای آنان در پیروی از ابراهیم(ع)، ادعایی بی اساس است چرا که آنها برای خداوند شریک قائل می شوند و به خداوند نسبت ناروا می دهند. علامه طباطبائی می گوید: [اینک در این آیه نتیجه می گیرد که اختلاف و انشعاب‌هایی که در بشر پیدا شده، دسته‌ای خود را یهودی، و دسته‌ای دیگر مسیحی خواندند، همه ساخته‌های هوی و هوس خود بشر است، و سخن کوتاه این که جمله: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى» اجمال این تفصیل است که «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مَلَّءَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»، یعنی یهود گفتند: بیائید همه یهودی شوید، تا هدایت یابید، نصاری هم گفتند: بیائید مسیحی شوید، تا همه راه یابید، و منشأ این اختلاف دشمنی ما بین ایشان با یکدیگر بود. سپس خداوند همگان را به یک پاسخ کامل و یک رویکرد یکپارچه توصیه می کند، و می خواهد از تعصب دست بردارند و از وحی الهی که خداوند رسولش را منذر و مبشر به آن قرار داده تبعیت کنند و میان پیامبران الهی: تفاوت قائل نشوند]: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ» [المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۳۰۹-۳۱۰]. فخر رازی می گوید: [اگر گفته شود، ایمان به ابراهیم، موسی و عیسی، امیران الهی: تفاوت قائل نشوند: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ»]

ابراهیم، موسی و عیسی؛ در حالی که شریعت آنها منسوخ است؛ چطور جایز می باشد؟ در پاسخ باید بگوئیم: ما معتقدیم که هر یک از این شرایع در دوران و در زمان خود بر پایه *Archive of SID* حق بوده اند و نباید بدانها

ایمان نداشت. یهودیان نبوت پیشینیان را با وجود دلایل و معجزات به رسمیت نشناختند و نبوت محمد(ص) را با وجود معجزه او رد کردند و همینجا است که تفاوت ما با آنان روشن می شود. (تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ۷۲/۴) اسباط جمع سبط به معنای نوه است. فرزندان یعقوب، نوادگان ابراهیم و اسحاق، اسباط نامیده می شوند. قرطبی می گوید: اسباط دوازده فرزند یعقوب(ع) هستند. فرزندان هر کدام از اینها یک امت شده اند. و روایتی از ابن عباس این معنا را روشن می سازد: تمام انبیای الهی از بنی اسرائیل هستند به جز ده نفر: نوح، شعیب، هود، صالح، لوط، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل و محمد(ص) [الجماع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ۱۴۱/۲] خداوند سبحان در این آیه بدون تکرار فعل، عیسی(ع) را به موسی(ع) عطف کرده است، چرا که عیسی(ع) در تصدیق تورات آمد و تنها برخی احکام ساده آن را منسوخ کرد « وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ » (آل عمران/۵۰). خداوند ایمان به خود را بر سایر ایمان ها مقدم داشته چرا که ایمان به انبیاء و ایمان به آنچه بر آنها نازل شده در واقع متوقف بر ایمان به خداوند متعال است. سپس ایمان به آنچه بر ما مسلمانان نازل شده یعنی «قرآن» بر سایر کتب آسمانی و شریعت ها مقدم گشته است، چرا که ایمان به قرآن باید هم به صورت اجمالی و هم باید به صورت کامل و شامل باشد، اما ایمان اجمالی به شریعت انبیای پیشین کفایت می کند. [منظور از آنچه بر مسلمانان نازل شده، قرآن و یا معارف قرآنی است، و سپس آنچه را که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب نازل شده، و بعد از آن، آنچه بر موسی و عیسی نازل شده ذکر کرد، و اگر موسی و عیسی را از سایر انبیاء جدا کرد و آنچه را بر آن دو نازل شده به خصوص ذکر کرد، بدان جهت بود که در آیه شریفه روی سخن با یهود و نصاری بود، و آنها مردم را تنها به سوی آنچه بر موسی و

الهی تفاوت قائل شد و باید به کلیه انبیاء ایمان داشت. [المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۳۱۲] ایمان به یکی و کفر به دیگری در واقع به معنای کافر شدن به تمامی آنان است. «فَقَدْ اهْتَدَوْا» به معنای ترغیب برای پیروی از حق و حقیقتی است که مؤمنان تابع آن می باشند. اگر مثل شما ایمان آوردند هدایت شده هستند و به بلوغ و رشد رسیده اند. [آوردن کلمه «مِثْلٍ» با اینکه اصل معنا «فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ»، پس اگر ایمان آورند به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید) است، به این منظور بوده که با آوردن آن، شاهرگ دشمنی و جدال را زده باشد، چون اگر می فرمود: (آمنوا بما آما به، ایمان آورید به همان دینی که ما بدان ایمان آوردیم) ممکن بود در پاسخ بگویند (نه، ما تنها به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم، و به غیر آن کافریم، همچنان که همین پاسخ را دادند). ولی اگر بجای آن بفرماید. که همین طور هم فرمود: (ما به دینی ایمان آوردیم که مشتمل نیست جز بر حق، و در آن غیر از حق چیزی نیست، پس شما هم به دینی مثل آن ایمان بیاورید که غیر از حق چیزی در آن نباشد) در اینصورت خصم دیگر، بهانه‌ای ندارد که جدال کند، و جز پذیرفتن چاره‌ای ندارد، چون آنچه خود او دارد حق خالص نیست. [المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۳۱۱] «وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» حال آنان در روی گردانی از دعوت الهی بیان می شود. خداوند به پیامبر (ص) و مؤمنان وعده می دهد که در مقابل آنها یاری شان کند و از شر آنها در امان بدارد. خداوند با مبالغه در وصف این صفت را، در برگیرنده آنها همچون در برگرفتن مظلوف توسط ظرف بیان می نماید و شدت مخالفت و عناد آنان را روشن می سازد. در ادامه آیات، خداوند به پیامبر خود دستور می دهد تا با تذکر یادآوری بیشتر، دلایل آنان را تکذیب نماید «قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مَخْلُصُونَ». دو دلیل در ابطال ادعای اهل کتاب است. آنها ادعا کردند که بودن امر پیامبری در میان آنها شایسته تر است اما در رد ادعای آنان گفته می شود که نسبت بندگان به خداوند متعال یک نسبت واحد است. او پروردگار و آنها بنده هستند و درجه بندی بندگان بر اساس اعمال نیکو و اخلاص برای خداوند صورت می

کس شایسته بداند قرار می دهد. اینک اراده کرده است وحی خود را بر محمد (ص) نازل کند و دین این پیامبر عربی امی را، دین جاودان و هدایت و نور و رستگاری دنیا و آخرت قرار دهد. در آیه، اعمال مسلمانان نیکو و اعمال مخاطبان ناپسند توصیف نشده است، چرا که در این صورت مخاطبان از شنیدن سخنان حق روی بر می گردانند. در اینجا به طور کنایه و به گونه ای لطیف اشاره می شود که مخاطبان نسبت به خداوند اخلاص ندارند و می فرمایند ما نسبت به خداوند مخلص هستیم و مثل دیگران ایمان خود را به شرک نیامیخته ایم. استفهام در آیه همراه انکار است و انکار دلایل آنها در دین خداوند و انکار گفته آنها مبنی بر اینکه ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب: و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بودند و می فرماید: «قُلْ ءَ اَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمْ اللّٰهُ» سخن آنها با علم خداوند تطابق ندارد و خداوند به ما خبر داده است که ایشان همه از یهودیت و نصرانیت به دور و بلکه همه مسلمان بودند. یعقوب (ع) هنگام مرگ به فرزندانش وصیت کرد که بر دین اسلام از دنیا بروند. تورات و انجیل نیز در واقع بعد از تمامی این انبیاء: نازل شده اند و بی شک هرگز اهل کتاب نمی توانند ادعا کنند که از خدا بیشتر می دانند چون در صورت چنین ادعایی باید به آنها بگوئیم اساساً ادعای شما پوچ و باطل است. نهایتاً آیه با سخنی جامع و محکم تمامی دلایل آنها را رد کرده و می فرماید: «وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» هیچ کس ظالم تر از کسی که شهادت ثابت الهی را کتمان کند نیست و خداوند شهادت می دهد که این انبیاء یهودی و نصاری نبوده بلکه بر دین اسلام بودند. طبری می گوید: [در مورد ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب: و اسباط، یهودیان و مسیحیان از چه شهادتی از سوی خداوند باخبر بودند؟ در پاسخ گفته می شود: [شهادت خداوند در مورد حنیف و مسلمان بودن انبیاء نزد یهود و نصاری در تورات و انجیل موجود بوده و خداوند به آنها دستور می دهد از سنت و آئین خود تبعیت کنند، ولی در زمان دعوت نبی خدا (ص) به اسلام، آنها منکر این مطلب شدند و گفتند: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا اَوْ نَصَارَى» (البقره/ ۱۱۱) و گفتند: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا» [و خداوند

منطق قرآن

Archive of SID

با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای

یهودیان روشن می نماید:

۱- محبوبترین شریعت‌ها در نزد خدا «حنفیه» است که بر اساس سهولت پایه‌گذاری شده است و آن شریعت اسلام است که در آن مشقتی نیست.

۲- وجوب ایمان به انبیاء زیرا ایمان به یکی و کفر به دیگری موجب کافر شدن به تمامی ایشان است.

۳- هیچکس ظالم تر از کسی که شهادت ثابت الهی را کتمان کند نیست و خداوند شهادت می دهد که این انبیاء (ابراهیم و...) یهودی و نصاری نبوده، بلکه بر دین اسلام بودند.

۴- خداوند در رد ادعای اهل کتاب مبنی بر اینکه تنها آئین آنان طریق هدایت است و همچنین برای ترغیب پیروی از حق و حقیقتی که مؤمنان تابع آن می باشند، می فرماید: اگر مثل شما (که از آئین خالص ابراهیم (ع) پیروی کنید) ایمان آوردند هدایت شده هستند و به بلوغ و رشد رسیده اند.

۵- [اختلافات و انشعابات فرقی یهود و نصاری، مولود هوی و هوسهای ایشان بوده و ساختگی است.] (المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۳۱۰) آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد این است که این مسائل بازیگریهایی است که اهل کتاب، خود در دین ابراهیم (ع) کرده‌اند، و دشمنی‌هایی که با هم داشتند به حساب خدا و دین او گذاشتند. و در نتیجه طائفه‌های مختلف و احزابی دینی و متفرق گشتند، و رنگ هوی و هوسها و اغراض و مطامع خود را به دین خدای سبحان یعنی دین توحید زدند، با اینکه دین به طور کلی یکی بود، همچنان که معبودی که به وسیله دین عبادت می شود یکی است، و آن دین ابراهیم (ع) است، و باید مسلمین به آن دین تمسک جویند، و شقاق و اختلاف اهل کتاب را پیروی

زندگی زمینی و دنیوی، این است که این زندگی در عین اینکه یکسره است، و استمرار دارد، تغییر و تحول هم دارد، مانند خود طبیعت، که به منزله ماده است برای زندگی، و لازمه این تحول آنست که رسوم و آداب و شعائر قومی که میان طوائف ملل و شعبات آن هست نیز دستخوش دگرگونی شود، و ای بسا این دگرگونی رسوم، باعث شود که مراسم دینی هم منحرف و دارای دگرگونی شود، و ای بسا این نیز موجب شود که چیزهایی داخل در دین گردد، که جزء دین نبوده، و یا چیزهایی از دین بیرون شود، که جزء دین بوده، و ای بسا پاره‌ای اغراض دنیوی جای اغراض دینی و الهی را بگیرد، (و بلا و آفت دین هم همین است). و اینجاست که دین رنگ قومیت بخود گرفته، و به سوی هدفی غیر هدف اصلیش دعوت می‌کند، و مردم را به غیر ادب حقیقیش مؤدب می‌سازد، تا آنجا که رفته رفته کاری که در دین منکر بود معروف، و جزء دین بشود، و مردم نسبت به آن تعصب به خرج دهند، چون بر طبق هوسها و شهواتشان است، و به عکس کاری که معروف، - و جزء دین بود - منکر و زشت شود، و کسی از آن حمایت نکند، و هیچ حافظ و نگهبانی نداشته باشد، و سرانجام کار به جایی برسد، که امروز به چشم خود می‌بینیم، که چگونه افراد متظاهر به پیروی از ادیان الهی، نقش منفی در اشاعه آئین الهی به عهده گرفته اند و برخلاف فرمانها الهی عمل می‌نمایند و نام دین و پیروی از آئین بر آن می‌گذارند... همان گونه که یهود گفتند. بیائید همه یهودی شوید، تا هدایت یابید، نصاری هم گفتند: بیائید مسیحی شوید، تا همه راه یابید، و منشأ این اختلاف، دشمنی ایشان با یکدیگر بود. سپس خداوند همگان را به یک پاسخ کامل و یک رویکرد یکپارچه توصیه می‌کند، و می‌خواهد از تعصب دست بردارند و از وحی الهی که خداوند رسولش را منذر و مبشر به آن قراردادده است تبعیت کنند و میان پیامبران الهی: تفاوت قائل نشوند.

ادعای ششم: بخشیده شدن تمام گناهان یهودیان

یهودیان ادعا می‌کنند که چون امت برگزیده خداوند و فرزندان و عزیزان او هستند

خام که بر اساس آیات قرآن کریم رد شده و خداوند با افشا نمودن خواسته های قلبی یهودیان چنین ادعائی را رد می نماید.

Archive of SID

تحلیل قرآنی

قرآن (الأعراف/۱۶۹) این ادعا را حکایت کرده و ادعای آنان را رد می کند. قرطبی از ابو حاتم نقل می کند که: [«الخَلْف» با سکون لام به معنای فرزندان است و مفرد و جمع این واژه با یک لفظ بیان می شود. «الخَلْف» با فتحه لام به معنای جانشین است، حال چه فرزند باشد و چه غریبه (غیر از فرزند). ابن الأعرابی می گوید: «الخَلْف» با فتحه لام، به معنای «نیکو کار» است و به سکون لام «تبهکار» است و در هنگام سکون لام، برای مذمت است و در مفتوح بودن لام، برای مدح است. [الجماع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ۳۱۱/۷] «عَرَضُ» با فتحه (راء) به معنای کالا و چیزهای بیهوده دنیایی و «عَرَضُ» با سکون، به معنای پول از درهم و دینار است. زمخشری گوید: [سخن خداوند «يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى» به معنی چیزهای بیهوده است منظور از آن، دنیا و لذات بی ارزش آن است. این گفتار برای بی ارزش کردن و تحقیر است. «الْأَدْنَى» از «دنو» به معنی قرب و نزدیکی است و یا از «دنو الحال» و کمی و قلت در آن است و منظور تحریف احکامی است که آنان برای سهولت استفاده برای همه، کلام را از اصل خود منحرف می ساختند. [الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ۱۷۴/۲] علامه طباطبائی می گوید: [کلمه «عَرَضُ» به معنای هر چیز غیر ثابت است، و در جمله «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (شؤون ناپایدار زندگی دنیا) به همین معناست، و مراد از «عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى» نیز لذاذذ زندگی دنیا و نعمتهای زودگذر آن است، و اگر با اشاره مذکر (هذا) به آن اشاره فرموده و حال آنکه جا داشت با مؤنث (هذه) به آن اشاره شود برای تحقیر آن است، گویا خواسته است با تجاهل کردن در حق آن، برساند که دنیا آنقدر بی ارزش و غیر قابل اعتناست که هیچ خصوصیت و صفت مرغوبی که جلب نظر کند ندارد، نظیر این توجیه در جمله «هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» که حکایت

یهودیان بر می گردد که خداوند توصیف آنان را در آیه قبل بیان فرموده است. «قَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا...» (الأعراف/۱۶۸) خداوند درباره آنان خبر می دهد که آنان بر گناهای خود اصرار داشتند و اهل توبه و بازگشت نبودند. خداوند متعال فرمود: «إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ» آنها لذا بدین دنیا را برمی گیرند و به شریعت تورات عرضه می دارند و گمان می کنند خداوند آنها را به خاطر اعمالشان مجازات نمی کند، و نه توبه می کنند و نه از خداوند طلب مغفرت می نمایند. حال آنها اینگونه است و اگر متاع دیگری از دنیا بر ایشان آشکار شود، بر آن هجوم می برند و آن را حلال شمرده و شکم خود را از آن پر می کنند بدون اینکه توبه کنند یا پشیمان گردند. شیخ طوسی می گوید: [این که خداوند فرمود: «وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ» دلیل و راهنماست در عین اینکه آرزوی مغفرت می کردند، از سر منافع دنیوی نمی گذشتند و با حرص و ولع، دنبال کسب ثروت بودند. سعید بن جبیر و قتاده و سدی و ابن عباس و مجاهد می گویند: اگر یهودیان به رشوه یا مال حرامی دست می یافتند، حلال می شمردند و بیمی به دل راه نمی دادند. حسن گوید: یهودیان سیر نمی شدند.] (التبیین فی تفسیر القرآن، ۲۱/۵) مجاهد درباره سخن خداوند «وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ» می گوید: چیزی از دنیا نیست که به آنها عرضه شود و آنها بر ندارند. حال چه حرام باشد و چه حلال. بعد آرزوی بخشش می کنند «وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا» و می گویند بر ما آمرزش خواهد بود. [الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۱۷۴/۲] خداوند پندار باطل آنان «وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا» را در حالی که مرتکب معصیت می شوند و به گناه خود اصرار و مداومت دارند انکار می کند و می فرماید: «أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ». خداوند در تورات از این رشوه خواران، به التزام و پایبندی به احکامشان عهد گرفته است. اهل کتاب احکام خدا را خواندند و فهمیدند ولی به عهد خود عمل نکردند و از اوامر و نواهی کتابشان پیروی نکردند چرا که آنها تنها از روی احکام خوانده اند و تعالیم در قلبشان اثر نکرده است پس آن را تباه کردند و به اندک چیزی فروختند و چه بد معامله ای کردند.

به خدا دروغ نبنند و جز آنچه در تورات بر موسی (ع) نازل شده است، به ذات پاکش نسبت ندهند. بدیهی است که در تورات نیامده است که: هر کس اصرار بر معصیت داشته باشد به مغفرت خداوند می‌رسد. [مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۷۶۲/۴] ابن زیند گوید: [اگر آن کسی که رشوه دادن را، محق و شایسته می‌دانست نزد آنان می‌آمد؛ کتاب خدا را به نفع او بیرون می‌آوردند و برای او حکم می‌دادند و اگر کسی که نزد آنان می‌آمد رشوه دادن را باطل می‌دانست، رشوه را از او گرفته و کتابی را که به دست خود نوشته بودند بیرون می‌آوردند و به آن حکم می‌دادند.] [الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ۳۱۲/۷] سدّی می‌گوید: [یهودیان تنها با رشوه دادن به قاضی، طلب قضاوت می‌کردند و برگزیدگان آنان جمع شدند و از یکدیگر عهد گرفتند که این کار را نکنند و رشوه نگیرند، اما باز فردی از آنها قرار داده شد که با گرفتن رشوه قضاوت می‌کرد. به او گفتند چرا در برابر قضاوت رشوه می‌گیری؟ او گفت خدا مرا خواهد بخشید. بقیه بنی اسرائیل به خاطر این عمل او را سرزنش کردند، اما وقتی از دنیا رفت همان فردی که قبلاً به خاطر گرفتن رشوه او را سرزنش می‌کرد جای او را گرفت و همان روش او را اتخاذ کرد و خداوند می‌فرماید: هر کدام از آنها که به متاع دنیا دست یابند آنرا برمی‌دارند.] [تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ۴۴۹/۳] خداوند نهایتاً وعده خود را به متقین بیان می‌کند و وعده می‌دهد آخرت از آن متقین است. متقین از لغزش به دور هستند و اموال مردم را به باطل و ربانمی خورند. متاع آخرت در نظر آنان بهتر از متاع زودگذر دنیایی است که یهودیان بدون داشتن حق آن را برای خود حلال ساخته اند. متقین بهشت جاودان و ثواب و پاداش آخرت را ترجیح می‌دهند و در آیه اشاره می‌شود که طمع یهود به مال دنیا باعث شده غیر حق را بر خدا برگزینند و بی پروا از مال حرام بخورند و دین خود را به دنیا بفروشند. آلوسی می‌گوید: [منظور آیه توییح آنها به خاطر سخن ناروایشان در باب آمرزش است در حالی که بر گناه خود اصرار دارند. محققان نیز معتقدند آیه، این مطالب را تأکید می‌کند. از ابن عباس روایت شده آنها به خاطر این که می‌گفتند خداوند گناهانشان را می

قرار گرفته اند.] (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ۹۱/۵) «الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ...»

منظور از کتاب تورات و یا قرآن و یا عموم کتب آسمانی است و می فرماید هر کس به اوامر کتاب الهی تمسک جوید و در تمامی شؤون، مطیع آن باشد ما اجرش را ضایع نمی کنیم. در این آیه یهودیان به خاطر دروغ بستن به خدا و ادعای آمرزش گناهان و خطاهایشان در حال اصرار و مداومت بر آن، توییح و ادعایشان تکذیب می شود. خداوند راه رستگاری را به آنان نشان می دهد تا بر آن قدم بردارند.

نتیجه گیری:

با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای یهودیان روشن می نماید:

- ۱- یهودیان، لذا بدین دنیا را به شریعت تورات عرضه می دارند و می پندارند که خداوند آنان را بازخواست نمی کند و مجازاتی در بین نیست که حتی بخواهند توبه کنند.
 - ۲- متقین از لغزش به دور هستند و اموال مردم را به باطل و ربا نمی خورند. متاع آخرت در نظر آنان بهتر از متاع زودگذر دنیوی است
 - ۳- کسانی که به اوامر کتاب الهی تمسک جویند و مطیع محض باشند، اجرشان ضایع نمی گردد.
 - ۴- یهودیان به خاطر دروغ بستن به خدا و ادعای آمرزش گناهان و خطاهایشان در حال اصرار و مداومت بر گناه، توییح و ادعایشان تکذیب می شود.
- آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد این است که خداوند هر کس را که به کتابش تمسک جوید و حلال آن را حلال و حرامش را حرام بشمارد و به خدا دروغ نیندد، مورد ستایش و تمجید قرار می دهد و تمام کسانی که بدون تلاش و زحمت چه در این دنیای فانی و یا جهان آخرت، قصد تصاحب حقوقی را دارند که حق ایشان نیست؛ خداوند متعال بنابر عملکرد انسانها بدیشان ثواب و عقاب بار می نماید و به اندازه ذره ای حق کسی ضایع نمی گردد.

۱. القرآن الکریم
۲. کتاب مقدس
۳. آلوسی، محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ناشر: دارالکتب العلمیه، چاپ: بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن کثیر الدمشقی، الحافظ؛ تفسیر القرآن العظیم، چاپ دوم، دارالکتب العلمیه، لبنان، ۲۰۰۶ م.
۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ناشر: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، چاپ: بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، ناشر: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ: مشهد، چاپ: ۱۴۰۸ ق.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چاپ: بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۸. دراز، محمد عبدالله؛ انبیاء العظیم،
۹. الزمخشری الخوارزمی، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر؛ الکشاف فی حقایق التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، نشر دارالفکر، بی تا.
۱۰. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد؛ بحر العلوم، بی جا، بی تا
۱۱. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: ناشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: قم، ۱۴۱۷ ق.

فرهنگی رجاء و مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم.

۱۴. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، چاپ قم، مطبوعه امیر.

Archive of SID

۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، چاپ: تهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۶. الطبرسی، الفضل بن الحسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تعلیق: هاشم الرسول المحلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.

۱۷. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت- لبنان، انتشارات دارالفکر.

۱۸. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ناشر: دارالمعرفه، چاپ: اول: بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۱۹. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چاپ: بیروت، بی تا.

۲۰. عبده، محمد؛ رشید رضا، محمد؛ تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، چاپ چهارم، دار المنار، مصر، ۱۳۷۳ هـ، ۱۹۵۴ م.

۲۱. العسکری، ابو محمد حسن بن علی؛ التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، ناشر: مدرسه امام مهدی، چاپ اول: قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۲. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر؛ تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چاپ: بیروت، ۱۴۲۰ ق. فخر رازی، محمد؛ مفاتیح الغیب (= تفسیر کبیر)،

بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق/ ۱۹۶۹ م.

۲۳. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، چاپ: تهران، ۱۳۶۴ ش.